

هو العليم

میزان توان لازم برای تحقق استطاعت بنا بر روایات

بررسی حداقل توان و امکان پیاده‌روی در سفر

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب استطاعت در حج - جلسه هشتاد و سوم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به آیات قرآن نسبت به کیفیت تحصیل یا حصول استطاعت به اینجا رسید که آیات در حصول شرایط وجوب، دلالت بر **أدنى القوة** نسبت به مکلفین دارند و حتی به واسطه مشی هم **أدنى القوة** حاصل می شود.

البته مشخص است که مشی برای افراد مستطیع است؛ یعنی کسانی که استطاعت از مشی دارند و برای افرادی که عاجز هستند یا به واسطه مشی، به تعب شدید می افتند، مطلب از مسئله خارج است؛ لذا همان طوری که خدمت رفقا عرض شد، در آیه می فرماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۱، این حکایت از یک حکم شمولی به نفس انسانیت انسان دارد؛ یعنی **الانسان بما هو مكلف، الانسان بما هو مكلف**، باید تحت این حکم قرار بگیرد و نسبت به این حکم اقدام کند. ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ لا «وَأَذِّنْ فِي الْمُسْلِمِينَ»، «وَأَذِّنْ فِي الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى»، «وَأَذِّنْ فِي الْمَكَلَّفِينَ»، «وَأَذِّنْ فِي الْمُسْتَطِيعِينَ» و «وَأَذِّنْ فِي الْأَتْقِيَاءِ». ﴿النَّاسِ﴾ در اینجا حکایت از جبلت آدمی دارد که باید این جبلت با مسئله حج تحقق پیدا کند؛ حالا یا موفق به اتیان حج می شود، یا نمی شود.

لزوم نیت اتیان حج بر مکلفین

مکلف باید این مسئله را در نیت خود داشته باشد. نیت به این معنی نیست که إن شاء الله می رویم، بلکه باید مثل آبی که می خورد، در هر فرصتی که پیدا می کند، حج را انجام دهد؛ این نیت است. مانند بعضی ها نباشد که می گویند: «ما در نیت داریم که إن شاء الله به خدمتتان برسیم؛ حالا اگر بهار نشد، تابستان می آییم؛ اگر تابستان نشد، پاییز می آییم؛ اگر پاییز نشد، بالأخره در نیت داریم که به خدمتتان برسیم!» ما هم به خیلی ها قول داده ایم و در نیت داریم که به نزدشان برویم، می گویند: «آقا چطور شد؟! می گوییم: «**نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ**»^۲، حرف مرد یکی است! هنوز هم می گوییم که إن شاء الله می آییم و خدمتتان می رسیم. حالا تا کی محقق شود، خدا می داند!

این نیت مورد نظر نیست. نیتی که باید شخص مکلف برای حج داشته باشد، این است که بگوید: «همین فرصتی که در امسال برایم پیدا می شود، به حج می روم.» این نیت، نیت است که واقعاً برای حج، قصد داشته

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

^۲ محاسن، ج ۱، ص ۲۶۰.

«عن إسماعيل بن أبي زياد السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِنِيَّتِهِ.»»

باشد و اگر هم موفق نشد، **يَعِدُّ مِنَ الْحَاجِّ لَوْ مَاتَ قَبْلَ التَّوْفِيقِ وَ قَبْلَ الْإِتْيَانِ**، همان‌طور که در روایات هم داریم.^۱

بیان نکته‌ای ادبی درباره تعبیر «يَأْتُوكَ» در آیه

در جلسه گذشته وقتی که راجع به [نظر ما در] آیه **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾** اشکال کردند، من متوجه این قضیه نشدم. البته قبلاً عرض کرده بودم، ولی در جلسه قبل، از این نکته غفلت کردم؛ درحالی که ایشان تذکر صحیحی نسبت به مسئله دادند. من دیدم که بله، همین‌طور است؛ تعجب کردم که چرا این مسئله را متذکر نشدم که طبق بعضی از قواعد ادبی حق این است که **﴿يَأْتُوكَ﴾** جزا برای شرط مقدر است، **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾**، **إِنْ تَوَدَّ أَنْ يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾**؛ مثل **﴿فَمُ، أُمُّ﴾** که **﴿إِنْ تَقُمْ أُمُّ﴾** بوده است، ولیکن آن‌طور هم که باشد، مسئله تفاوت نمی‌کند.

مسئله دیگر این است که ما نیازی به این تقدیر نداریم. نیاز به تقدیر در آنجایی است که مقول برای قول وجود نداشته باشد و چاره‌ای جز تقدیر شرط محذوف و جواب برای آن شرط موجود نباشد، ولی در اینجا مقول اذان، عبارت است از **إِتْيَانٌ إِلَى الْحَجِّ**؛ **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾**؛ در مردم به حج اعلان کن! آن‌وقت **﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾** تفسیر برای مقول به حج می‌شود، نه **إِنْ تَوَدَّ أَنْ يَأْتُوكَ**! بلکه **أَذِّنْ عَلَى أَنْ يَأْتُوكَ**، **أَذِّنْ بَاتِيَانٍ الْقَوْمِ نَحْوَكُ**. این همان معنای صریح انشائی است که مقول **﴿وَأَذِّنْ﴾** می‌باشد. **أَذِّنْ فِي النَّاسِ بَاتِيَانِهِمْ**، یعنی بگو که بیایند؛ تقدیر در اینجا خلاف است.

تقدیر فقط در صورتی صحیح است که انسان از نظر ادبی نتواند معنای صحیح بدون تقدیر را برای جمله در نظر بگیرد و الا انسان نمی‌تواند در هر جایی تقدیر بگیرد، بلکه حرف سلیس و صریح متکلم باید بر همان شیوه و روش تعارف و تکلم حمل شود و در اینجا این معنا، اصرح و نزدیک‌تر از معنای قبل است و احتیاج به حذف و تقدیر ندارد. لذا این اذان در آیه: **﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾**، **«اذن في الناس»** است؛ یعنی در مردم به حج اذان بده!

ضرورت قرار گرفتن در فضای ملاکات و نزول خطاب برای اجتهاد و استنباط

مطلبی که واقعاً از مبانی مهم اجتهاد و استنباط می‌باشد، این است که مجتهد باید خود را در فضای

^۱ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۵۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۰۴:

«عن جعفر بن إبراهيم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة أوقف المؤمن بين يديه فيكون هو الذي يتولى حسابه فيعرض عليه عمله فينظر في صحيفته، فأول ما يرى سيئاته فيغيّر لذلك لونه و يرتعش فرائضه و تفرغ نفسه، ثم يرى حسناته فتفرغ عينه و تسر نفسه و تفرح روحه، ثم ينظر إلى ما أعطاه الله من الثواب فيشدد فرحه ثم يقول الله للملائكة: هلموا الصُحف التي فيها الأعمال التي لم يعملوها، قال: فيقرعونها ثم يقولون و عزتك إنك لتعلم أنا لم نعمل منها شيئاً، فيقول: صدقتم نويتموها فكتبناها لكم ثم يثابون عليها.»

ملاکات و فضای نزول خطاب شارع قرار دهد و ببیند که این حکم در چه زمینه‌ای آمده است؛ آیا این حکم شامل همه افراد است یا فقط اختصاص به بعضی‌ها دارد؟ آیا این مصلحتی که در اینجا وجود دارد، ملزمه است یا غیرملزمه؟ پس فضایی را که حکم در آن نازل و تشریع شده است و منجز شده یا فعلیت پیدا کرده است، مجتهد باید ترسیم کند و خود را در آن فضا قرار دهد.

مجتهد باید با توجه به تعبیر و خطابات شارع، بتواند آن فضای مناسبی را که خطاب در آن نازل شده است، ترسیم کند. این مطلب خیلی مسئله مهمی است و در فتوا هم تأثیر خیلی عجیبی دارد؛ مثلاً روایات متعدّد داریم: «کسی که در روز عرفه، به عرفات برود، تمام اعمالش بخشیده می‌شود.»^۱ باید تصور کند که دوباره متولد شده است؛ **کانه ولدته امّه فلیستأنف الحیاة من جدید**؛ حیات را دوباره شروع کند. در عرفات همه گناهان ریخته می‌شود. حالا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده‌اند، افراد از ایشان سؤال می‌کنند که ما امروز این کار را کردیم؛ مثلاً می‌گویند که قسمتی از بدن خود را خوارانیدیم و یا حیوانی را کشته‌ایم، حضرت فرمودند: «اشکال ندارد!» دیگری گفت: «ما این کار را کردیم»، حضرت می‌فرماید: «اشکال ندارد، اشکال ندارد، اشکال ندارد!» تمام مطالبی را که آنها برای پیغمبر بیان کردند، حضرت فرمودند: «اشکال ندارد!» حتی یک مورد نبود که حضرت بفرمایند: «در این مورد کفاره بده یا مثلاً فلان عمل را انجام بده یا قربانی کن یا حَجّت اشکال دارد!» بلکه به همه فرمودند: «**لا بأس، لا بأس، لا بأس**»^۲ این **لا بأس** از چه فضایی نشأت می‌گیرد؟! او رسول الله، شارع و مشرّع است؛ از همان فضای **ولدته امّه** نشأت می‌گیرد.

بیان خاطراتی در رابطه با اجتهاد به نحو یادشده

ما در سفری که همراه مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه بودیم، برای بعضی‌ها اشکالاتی در مورد حج و کیفیت طواف پیدا شده بود و تا آخر هم این اشکالی که در مورد طواف بود، همراه با آنها بود و نقطه مشکوکی نسبت به انجام این قضیه داشتند؛ به‌طوری‌که حتی نسبت به حشاشان هم دچار شبهه شده بودند و گمان می‌کردند که حتماً باید دوباره در سال جدید بیایند و حج انجام دهند. ما به کربلا آمدیم و خدمت مرحوم آقای حداد

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۸:

«عن محمد بن قیس قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يحدث الناس بمكة فقال: إن رجلاً من الأنصار جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله يسأله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله إن شئت فاسأل و إن شئت أخبرك عما جئت تسألني عنه، فقال: أخبرني يا رسول الله! فقال: - إلى أن قال: - فإذا وقفت بعرفات إلى غروب الشمس فإن كان عليك من الذنوب مثل رمل عالٍ أو بعدد نجوم السماء أو قطر المطر يغفرها الله لك الحديث.»

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۱۵:

«عن محمد بن حمران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل زار البيت قبل أن يخلق، قال: لا ينبغي إلا أن يكون ناسياً ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتاه أناس يوم النحر، فقال بعضهم: يا رسول الله! ذبحت قبل أن أرمي و قال بعضهم: ذبحت قبل أن أحلق فلم يتركوا شيئاً آخره و كان ينبغي أن يقدّموه و لا شيئاً قدّموه كان ينبغي لهم أن يؤخّروه إلا قال: «لا خرج!»»

رضوان الله علیه رسیدیم. شب دوم یا سوم بود که در آنجا مطرح شد که چنین قضیه و شبهه‌ای در مورد طواف پیش آمده است و حالا باید چه شود؟ یک دفعه دیدم ایشان نگاهی کردند و فرمودند: «حج شما صحیح است و اگر حج شما باطل باشد، من خودم در روز قیامت به ذمه می گیرم!»

دقت کنید! این کلام شخصی است که در آنجا نبوده تا بداند که این قضیه چطور بوده است و آنها چطور طواف انجام داده‌اند و شبهه چه بوده است! البته در مورد اطلاع و سعه روحی در مسائل و بر حقایق و نظایر آن درباره ایشان شنیده‌اید و در نوشته‌ها هم مطالبی از ایشان خوانده‌اید و شخصیت ایشان برای ما شناخته شده است. ایشان واقعاً شخصیتی بودند که **لا یخفی علیه خافیه** بودند و یک سر سوزن از مسائل بر ایشان مخفی نبود؛ نه نسبت به **ماکان** و نه نسبت به **ما یکون** و نه نسبت به **ما هو کائن**! آن وقت چنین فردی نسبت به این قضیه این نظر را می دهد.

برای خود بنده هم اتفاق افتاد؛ در همان سفری که بعد از وفات مرحوم آقا رضوان الله علیه به حج مشرف شدم که آن هم به خاطر این بود که اهل بیت ما بعد از فوت پدرش واجب الحج شده بود و گفت: «کسی را ندارم، چطور بروم؟» گفتم: «بنده در خدمتتان هستم! پس شوهر را برای چه وقتی می خواهند؟! ولی بنده چون پول ندارم، شما باید پول بنده را هم لطف بفرمایید تا اینکه خلاصه بنده در خدمتتان بیست و چهار ساعت مخلص باشم!» خلاصه ایشان تقبل فرمودند و ما را هم با خود مهمان کردند.

من در آن سفر عجائبی از اسرار الهی دیدم - جریانش خیلی مفصل است که بعضی هایش را گفته‌ام و بعضی هایش را هنوز نگفته‌ام - که چطور مسئله توحید نسبت به همه افراد **علی السواء** است و انسان در آنجا، خدای ناکرده، نباید سر سوزنی خودش را نسبت به بقیه بالاتر فرض کند؛ اگر این طور باشد، چنان بر سر آدم می زنند که دیگر حتی نمی تواند از جایش بلند شود! خلاصه آنجا کاملاً این حقایق خیلی مشهود بود و قدم به قدم مسئله و مطلب وجود داشت. اگر چیزی از ذهنمان خطور می کرد، بسته می شد و تمام می شد! هر چه می کردیم باز شود امکان نداشت! همین که خطور رد می شد و می گفتیم: «خدایا نمی دانیم و قطع امید می شد»، یک دفعه باز می شد! همان آقایی که تا الآن صاف ایستاده است و می گوید: «نه»؛ به محض اینکه خطور از ذهن ما می رفت که دیگر کسی نمی تواند این کار را درست کند، می گفت: «خیلی خوب؛ بباید کار را درست کنم!» در جای دیگر و خلاصه به انحاء مختلف و مسائل مختلف! بماند که در رمی جمرات اتفاقاتی افتاد که واقعاً خیلی مطالب و مسائل وجود دارد و خلاصه همه از اینکه در آنجا چه می گذرد، غافل هستیم و آنهایی که بدون توجه به این مطالب، حج را مسئله‌ای سرسری می پندارند و آن را متعین در بعضی از اصناف و اشخاص فرض می کنند، خیلی خسران زده می باشند و از این مطالب خبری ندارند.

ما در آن سفر همراه کاروان لبنانی‌ها بودیم و آنها از افراد متعددی تقلید می کردند و دچار مشکل شده

بودند و اتفاقاً کاروانشان هم روحانی نداشت، خیلی راحت بودند، خیلی خوش بودند! اینها مرتباً می آمدند و سؤال می کردند. یکی از دوستان همراه ما بود - خدا حفظش کند - گفت: «اگر می خواهید خیالتان راحت شود، نزد این سید بیایید او کار همه را درست می کند!» خلق الله می آمدند، سؤالشان را می پرسیدند. بنده هم می گفتم: «بلند شو و برو آقا، درست است.» گفتند: «خدا خیرت دهد! ما را راحت کردی. حالا نزد بعثه کذا می رویم، او یک چیزی می گوید، از دیگری می پرسیدیم، یک قسم دیگر می گوید! نزد این سید که می آییم می گوید: "برو آقا! این درست است!"» به بعضی ها که مقداری [مشکل دار] بودند، می گفتم: «حالا این را دوباره انجام بده!» این قضیه گذشت و اینها دیگر مخلص و مرید ما شدند و دیگر آن نماینده های کاروان ها را بالکل رها کردند! این قضیه گذشت تا اینکه ما از آنجا به سوریه آمدیم؛ چون از سوریه برای حج مشرف شده بودیم، در مراجعت هم به سوریه برگشتیم. وقتی به آنجا برگشتیم، دو سه روز در همان حرم حضرت زینب سلام الله علیها بودیم و بعد به ایران آمدیم.

یک روز عصر من تنها با چفیه عربی کنار صحن نشسته بودم؛ تا اینکه نزدیک غروب، یک مرتبه دیدم شخصی از بین جمعیت، از همان کاروان آمد و به من نگاه کرد و گفت: «سلام سید! شما اینجا هستید؟! یک دفعه دیدم از آن طرف صحن یک جمعیت پنجاه نفری از زن و مرد حمله کردند و به سمت دویدند و می گفتند: «سید آمده است!» دور ما نشستند و حالا این مسائلی که در مکه از ما شنیده بودند، بعد از حج راجع به آن قضایا از دیگران سؤال پرسیدند، یکی گفت: «حجت باطل است!» آن یکی گفت: «باید كفاره بدهی!» گفتم: «به دنبال کارتان بروید. همان که من گفتم، الان هم همان است؛ حج همه شما صحیح است، روز قیامت با من! خودم حجتان را تضمین می کنم!» آن وقت همه به ما گفتند: «قربانتان بشویم و تصدقتان گردیم!» خلاصه خیلی اظهار محبت کردند. گفتم: «بلند شوید پی کارتان بروید!»

آن مسائل و مطالبی را که ما در آنجا بیان کردیم، بدون حساب و کتاب نگفتیم؛ همه منطبق با مضمون روایات بود، ولی کیفیت استنباط مطلب با توجه به دیدگاه های مختلف و اختلاف در افکار و انظار، زمین تا آسمان فرق می کند! هر شخصی از یک منبع، به یک نحو استنباط می کند؛ این یک نظر و آن یک نظر دیگر است. آن وقت ببینید چقدر کار مردم راحت می شود!

مثلاً در همین قضیه حمد و سوره خواندن که مردم را خیلی اذیت کردند و می کنند و می گویند که اگر صحیح نخوانی، زنت بر تو حرام می شود و حجت باطل می شود و بعد هم چرتکه می اندازند که تو صد ریال بده، تو دویست ریال بده! به یک نفر می گویند که تو هیچ چیز بلد نیستی و انجام اعمال خیلی سخت است و باید دویست ریال بدهی! یا به شخص دیگر می گویند که چون تو یک مقدار بلدی، پنجاه ریال کم می کنیم، یا به یک نفر دیگر می گویند: «باید زیاده تر بدهی!» خلاصه آن روحانی و آن دلال باید خرج سالشان به دست بیاید!

اصلاً با این اوضاعی که درست می‌کند، دلهره و هراس و ترسی در جان این مردم بدبخت می‌اندازند تا مثلاً زنشان به ایشان حرام نشود! به جهنم که حرام شد! حالا اتفاقی نمی‌افتد، بهتر هم می‌شود! سال دیگر حج انجام می‌دهد. و البته دیگر مجبور است که برود؛ چون زن حرام است و چاره‌ای نیست و این قضیه هم خیلی مهم است! الآن می‌گویند که این آقا هم عجیب خوش است و اصلاً به فکر دل ما نیست! البته حالا بد نیست که آدم تمرین کند و ببیند چطور می‌شود و آیا این طور می‌شود زندگی کرد یا نمی‌شود؟!

ما یک سال مکّه بودیم و در منا نشسته بودیم - البته این مسئله دو سه مرتبه اتفاق افتاد - سرمان را هم حلق کرده بودیم. دیدیم پیرمردی آمد و همین طور گریه می‌کرد. گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟!» گفت: «روحانی کاروان - با اینکه سفر اولش بود، اما طبق فتوای شخصی، حلق نکرده بود، البته بنده اطلاع ندارم، این طور به ما گفته‌اند - می‌گوید: "نماز باطل است!" من به او می‌گویم که صد ریال بیشتر ندارم. او می‌گوید [که] باید حداقل صد و پنجاه ریال بدهی تا به نیابت از تو نماز بخوانم! حالا من چه کار کنم؟! شما به او بگو که همان صد ریال را قبول کند!» گفتم: «حمد و سوره‌ات را برایم بخوان!» حمد و سوره را خواند. گفتم: «تو که از من بهتر می‌خوانی!» گفت: «چه آقا؟!» گفتم: «تو که حمد و سوره‌ات اشکال ندارد! چقدر به او دادی؟!» گفت: «هنوز مبلغی ندادم!» گفتم: «حمد و سوره شما صحیح است. نماز صحیح است. من برعهده می‌گیرم!»

پیرمرد رفت و سی نفر دیگر آمدند! خیمه از افراد پر شد. اینها کسانی بودند که به آن آقا صد ریال یا دویست ریال پول داده بودند! به من گفتند: «آقا شنیدیم شما...!» گفتم: «بله!» با خودم گفتم که ای دادبیداد! نانمان پخته شد و مبتلا شدیم! حالا نمی‌دانیم تا آخر کاروان با روحانی کاروان چه کار کنیم! بالأخره با این کار ما مشکلاتی پیدا می‌شود! این افراد یکی یکی شروع به خواندن حمد و سوره کردند. من هم به همه آنها گفتم: «حمد و سوره‌هایتان صحیح است.»

فقط سه نفر بودند که آن قدر آنها را ترسانده بودند که دلشان با این صحیح گفتن ما آرام نشد و به این کلام اعتماد نکردند. من هم اسامی ایشان را نوشتم و به آنها گفتم که شما نماز خودتان را بخوانید و من هم از طرف شما می‌خوانم. فقط به من اطلاع دهید که چه زمانی اعمال را انجام می‌دهید که من زودتر از شما نماز را نخوانم. بعد همه رفتند و پول‌ها را پس گرفتند! روحانی کاروان و آن دلال هم تا آخر سفر که ما در مکّه بودیم، به ما سلام نمی‌کردند و جواب سلام ما را هم نمی‌دادند!

باید به آنها گفت که چه اجباری دارید که این طور مردم را به مکّه می‌آورید؟! بیچاره آن پیرمرد بدبخت، دستش می‌لرزید و گریه می‌کرد و به من می‌گفت: آقا چه کار کنم؟! خودمان که همین جوری هم یک چیزمان می‌شود! حالا ما هم آن موقع یک چیزمان می‌شد! به او گفتم: «آقا! تو که کامل از زندگی لذت بردی، دیگر از این به بعد زن می‌خواهی چه کار کنی؟! این طوری بهتر هم است! اگر من جای تو باشم، نماز طواف را

نمی‌خوانم! برو و به آن شیخ بگو که من اصلاً نمی‌خواهم نماز طواف نساء را بخوانم! زن می‌خواهم چه کار کنم؟! خلاصه کمی با او شوخی کردم و او را از آن حال و هوا بیرون آوردم و بعد به او گفتم: «حمد و سورهات صحیح است؛ برو نمازت را بخوان، اشکالی ندارد.»

آیا این حجتی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام قرار است میان مردم بگوید: ﴿وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكِّلَ رَجَالًا﴾ این قسم حج انجام دادن است؟! یا اینکه مسئله به یک امر حیاتی برمی‌گردد؟!

جایگاه حج در نزد پروردگار مانند اصل اسلام

دقت کنید چه می‌خواهم بگویم! این آخرین تعبیری است که می‌توان از این آیه، به انضمام روایاتی که بعداً می‌خوانیم، استفاده کرد: «همان‌طوری که اصل تشریع اسلام برای همه افراد در زمان رسالت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است [و اگر همه افراد مستضعف نباشند و مطلب هم به آنها نرسیده باشد،] دیگر هیچ دینی از آنها پذیرفته نیست و هیچ آیینی مورد قبول و رضای پروردگار نیست، **إِلَّا شَرِيعَتُ اسْلَامٍ!** و باید یهود، نصاری و همه افراد عالم، متحلل به نحلۃ اسلام شوند، **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ لَا يَسْتَطِيعُونَ كَذَا.** در این وضعیت، حج هم مانند اسلام است.»

لذا ما در روایات نسبت به هیچ عبادتی چنین حکمی نداریم که اگر تارک آن باشد به او بگویند: «باید یهودی یا نصرانی بمیرد!» ولی در مورد حج داریم که اگر شخصی حج را متعمداً، بدون عذر ترک کرده باشد، هنگام وفات به او گفته می‌شود: «**مَتَّ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا!**»؛ یعنی تو بر نحلۃ اسلام نمردی! حج در نزد پروردگار مانند اسلام است. آن وقت آیا این حج، واجب مشروط است؟!

اتفاقاً این قضیه‌ای است که شهادت شهود بر این مسئله دلالت دارد؛ بنده خودم پیرمردی از افراد فامیل را دیدم که هنگام وفات می‌گفت: «نصرانیا! نصرانیا!» در هنگام وفات این را می‌گفت و از دنیا رفت. بستگانش گفتند: «او حج انجام نداده بود.»

یکی از دوستان می‌گفت که یکی از افرادی که در بازار طهران کار می‌کرد، نقل می‌کرد:

شخصی را دیدم که هر سال حج انجام می‌داد. از او پرسیدم: «چرا این قدر حج انجام می‌دهی؟! او گفت: «قضیه من این است که حج بر من واجب شده بود و نرفتم و مبتلا به سکنه شدم و در موقع مرگ دیدم که زن و بچه‌های من بر سرشان می‌زنند و ملائکه به من می‌گویند که جان تو را بر نحلۃ اسلام نمی‌گیریم، از یهودیت و نصرانیت یکی را انتخاب کن!»

من گفتم که هیچ کدام را انتخاب نمی‌کنم. می‌گفتند که تو حج انجام نداده‌ای و نمی‌توانی مسلمان از دنیا بروی!

بالآخره به واسطه شفاعت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها مسئله حل شد و حضرت فرمودند: «چند سال به

این شخص مهلت بدهید که به حج برود.

من دوباره برگشتم و حالا هر سال به هر نحوی به حج می‌روم؛ یعنی نه تنها آن سال به حج رفتم و حج را انجام دادم، بلکه هر سال می‌روم!»

این شخص ظاهراً هر سال فاطمیه منزلش روضه داشته است و وضعیتش هم از فامیل ما بهتر بود؛ چون مرگ به نصرانیت یا یهودیت را انتخاب نکرد!
مورد دیگری را یکی از بستگان مُعَمَّم ما که از افراد معروف و مشهور است و الآن حدود هفتاد دارد نقل می‌کرد:

من خودم بالای سر محضری بودم که حج را انجام نداده بود و در هنگام وفات، مدام تکرار می‌کرد: «یهودیاً نصرانیا؛ یهودی، نصرانی!»

شاعر هم که نبود! مدام این دو جمله را تکرار می‌کرد، بعد هم فوت کرد. این شخص ناقل، الآن هم در قید حیات است.

آیا ما می‌توانیم از مسئله حجی که در ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّرَ رَجَالٌ﴾ و ﴿وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ و ﴿وَكَلِّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مَنْ أَسَّ تَطَاعَ إِلَى وَ سَبِيلٌ﴾ بیان شده است، این طور استفاده کنیم که منظور این است: «هر کسی که پول داشته باشد، باید به حج برود و هر کسی نداشته باشد، نباید برود»؟! آیا صحیح است بگوییم که می‌شود از خودمان اسقاط استطاعت کنیم؟! این مسائل چه ربطی به آیات مذکور دارند؟! این فضائی که آیه ﴿يَا تَوَكَّرَ رَجَالٌ﴾ و ﴿وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ برای انسان درست می‌کند؛ یعنی باید از استرالیا و آن طرف آب‌ها به حج بیایی و اگر در طی کردن این دریا و اقیانوس - اقیانوس کبیر یا اقیانوس اطلس - غرق شوی، اشکال ندارد! احتمال غرق شدن چه قدر است؟ هر مقدار باشد، باید بیایی؛ چون وقتی که حکم برای انسان می‌آید، [لازم‌الاجرا می‌باشد].

آیا صحیح است که انسان مسلمان نشود برای اینکه به او گفته‌اند: «اگر مسلمان شوی ممکن است به قتل برسی»؟! حالا آدم مسلمان نشود، به خاطر اینکه به قتل نرسد؟! این طور نیست، باید مسلمان شود؛ حتی اگر به قتل برسد! ما این دنیا را برای چه می‌خواهیم؟! صحبت در اینجا است که آیا این دنیا برای آخرت است یا اینکه این دنیا فی حدّ نفسه موضوعیت دارد؟! اگر برای آخرت است، آدم باید خود را برای تحمل مشکلات آماده کند.

وقتی که حج تشریع شد و واجب است، حالا به انسان بگویند: «فعلاً طیاره نیست، فقط کشتی به مکه می‌رود، اما بالأخره احتمال طوفان، غرق شدن و امثال ذلک در دریا وجود دارد»، آیا صحیح است که بگوید: «حالا که طیاره نیست، پس من إن شاء الله حج را سال بعد انجام می‌دهم»؟! این کار حرام است! وقتی شارع

می فرماید: «مت یهودیاً أو نصرانیا»؛ یعنی باید بروی!

بله! یک وقت خطر جدی و قطعی است، در آنجا می توانیم مسامحه کنیم؛ اما وقتی که احتمال غرق شدن، سقوط طیاره و امثال ذلک وجود دارد، این خطرها، خطری نیست که شخص بخواهد آن را مورد نظر قرار دهد. استفاده ای که از مجموع این دو آیه می کنیم این است که حج بای تحوکان و به هر فردی ولو **أدنی القوم** که بتواند رجلاً آن را انجام دهد، واجب می شود.

معنای «أدنی القوم قوة» در روایت امام رضا علیه السلام بنا بر روایات دیگر

روایاتی که در این زمینه وجود دارد، مختلف می باشند؛ همان طوری که قبلاً عرض کردیم، روایتی از امام رضا علیه السلام است که می فرمایند: «حج بر **أدنی القوم قوة** واجب است»؛ یعنی کمترین حد و پایین ترین مرحله استطاعت و توان! در واقع کمتر از پیاده رفتن که نداریم؛ کسی که نمی تواند مشیاً برود؛ یعنی عاجز است و دیگر توان رفتن برای او وجود ندارد.

ما این عبارت «**أدنی القوم قوة**» را در بعضی از روایات مشاهده می کنیم که وجوب و فرض را می رساند. مثلاً در روایت محمد بن سنان از ابی الحسن علیه السلام راجع به علت فرض حج **مرة واحدة** که همان حجة الاسلام است و صحبت از استحباب نیست، این طور نیست که بگوییم: «رجلاً مربوط به استحباب است و امثال ذلک!» امام رضا علیه السلام نسبت به حج **مرة واحدة** می فرماید: «**لأن الله تعالى وضع الفرائض على أدنی القوم قوة**». آیا منظور از «**أدنی القوم قوة**» کسی است که زاد و راحله داشته باشد؟! او که **أدنی القوم** نیست، بلکه **اوساط القوم** است. **اوساط القوم** کسانی هستند که زاد و راحله دارند.

شما می توانید استطاعت مذکور در آیه را صرف نظر از آیه ﴿وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾، با این احادیثی که موجه و مبین آنها ائمه علیهم السلام می باشند، تفسیر کنید.

روایاتی در این مورد وجود دارند:

روایت اول از صدوق در علل و همین طور عیون الأخبار، با اسناد صحیح از امام رضا علیه السلام است که می فرمایند:

محمّد بن علی بن الحسین فی العلل و عیون الأخبار بالإسناد الآتی عن الفضل بن شاذان عن الرضا علیه السلام قال: **إنما أمروا بحجة واحدة لا أكثر من ذلك لأن الله وضع الفرائض على أدنی القوة كما قال فما استیسر من الهدی؛ یعنی شاء لیسع القوی و الضعیف و كذلك سائر الفرائض إنما وضعت على أدنی القوم قوة فكان من تلك الفرائض الحج المفروض واحداً ثم رغب بعد أهل القوة بقدر طاقتهم.**^۱

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹.

می‌فرماید: «**إِنَّمَا أُمَرُوا بِحَجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ**» منظور حجة الاسلام است. در اینجا «**أَدْنَى الْقُوَّةِ**» آمده است، در روایت قبل «**أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً**» بود، حالا در اینجا یا کلمه «**الْقَوْمِ**» حذف شده است یا اصلاً نیامده است، ولی در هر حال همان معنا را می‌رساند؛ یعنی کمترین قوه! آیا در اینجا منظور از کسانی که قوت دارند، افرادی هستند که زاد و راحله داشته باشند؟! یا افرادی هستند که اضافه بر زاد و راحله هم باید داشته باشند؟! آیا حضرت افراد دارای زاد و راحله و بیشتر از آن را «**بِقَدْرِ طاقَتِهِمْ**» ترغیب فرموده است؟! مگر در روایاتی که ما قبلاً نسبت به تفسیر استطاعت از ائمه علیهم السلام خواندیم، امام باقر و امام صادق علیهم السلام، استطاعت را تفسیر به زاد و راحله نکردند و فرمودند: «کسی که استطاعت دارد، باید زاد و راحله و مئونه و قوت عیال در هنگام سفر و برگشت از آن را داشته باشد»؟! آیا به این افراد «**أَدْنَى الْقُوَّةِ**» می‌گویند؟! اینها جزء **اوساط القوم** هستند. کسی که هم زاد دارد و می‌تواند با او خودش را به اصطلاح، در آن سفر تقویت قوت کند؛ هم راحله دارد و هم اینکه مؤونه عیالاتش فراهم است و در موقع برگشت هم همین‌طور است، این شخص جزء کسانی است که استطاعت دارد. حالا همین شخص اگر سال بعد یا مثلاً دو یا سه سال بعد، وضعیتش همین باشد، آیا مصداق «**رَغَبَ بَعْدَ أَهْلِ الْقُوَّةِ**» نیست؟! همین است دیگر!

بنابراین، منظور امام علیه السلام در اینجا که می‌فرماید: «**أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً**»؛ یعنی کسی که زاد و راحله ندارد، ولی می‌تواند خود را به حج برساند؛ البته قوت عیال به‌جای خودش محفوظ است؛ چون حکم و جوبی است. منظور شخصی است که قوت عیال دارد، ولی مثل دیگران زاد سفر ندارد، اما می‌تواند کاری انجام دهد تا خودش را برساند. در روایت هم داریم: «**يُخْدَمُ الْقَوْمَ وَيُخْرَجُ مَعَهُمْ**»؛ «**يُخْدَمُ الْقَوْمَ**» یعنی زاد ندارد، ولی مثلاً قدرت دارد تا برای ایشان آب بیاورد، بارشان را بردارد، آنها هم زادش را تأمین می‌کنند. اگر هم راحله ندارد، باید پیاده برود.

خلاصه ما می‌بینیم که امام علیه السلام حج را **مرة واحدة** حتی بر افرادی که دارای زاد و راحله نیستند، واجب می‌کند.

روایت دوم از احمد بن خالد برقی از امام صادق علیه السلام است:

أحمد بن محمد البرقي في المحاسن عن علي بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **ما كلف الله العباد إلا ما يطيقون إنما كلفهم في اليوم والليلة خمس صلوات إلى أن قال: و كلفهم حجة واحدة و هم يطيقون أكثر من ذلك**^۱.

«**ما كلف الله عباد إلا ما يطيقون**» یعنی برحسب طاقت و توان؛ هر کسی که طاقت و توان دارد. «**و كلفهم حجة واحدة و هم يطيقون أكثر من ذلك**» یعنی یک حج را تکلیف کرده است، اما می‌توانند بیشتر هم

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹.

انجام دهند. صحبت در این است که اطاقه و طاقت داشتن به چه معناست؟ کسی که طاقت دارد راهی را طی کند، کسی که طاقت دارد سفری را انجام دهد، آیا حتماً باید با راحله باشد؟! این طور نیست [و ممکن است بدون داشتن راحله هم طاقت بر سفر داشته باشد].

روایات دیگری نسبت به مسئله **أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً** داریم که ذکر این مقدار کفایت می کند و گفتیم که مقصود از **«أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً»** در اینجا افرادی هستند که نمی توانند با زاد و راحله به حج بروند.

حالا فرض می کنیم که این روایت این مطلب و معنا را نمی رساند، باید ببینیم آیا روایتی وجود دارد که **«أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً»** را تفسیر کند؟! بله! روایات عدیده ای از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زمان امام صادق علیه السلام وجود دارد که حج را بر افراد، مشیاً هم واجب می دانند. وقتی که این روایات را در کنار روایت امام رضا علیه السلام قرار دهیم، معلوم می شود که مقصود حضرت از **أَدْنَى الْقَوْمِ**، حج مشیاً و بدون راحله است. پس با ضمیمه این روایات از امام رضا علیه السلام با روایات دیگری از جمله روایت امام صادق علیه السلام در مورد سنت پیغمبر که افراد، حج را مشیاً انجام می دادند و اینکه در ازمنه دیگر نیز این گونه بوده است و ایضاً از کیفیت تخاطبی که اصحاب با امام علیه السلام داشتند، این مطلب برداشت می شود که مقصود از **أَدْنَى الْقُوَّة** در روایت امام رضا علیه السلام که فرمودند: **«إِنَّمَا فَرَضَ - نَهَ مُسْتَحَبٌ - مَرَّةً وَاحِدَةً»**، افرادی هستند که بتوانند مشیاً به حج بروند.

روایات به این مضمون خیلی زیاد است، ولی روایاتی که در این مسئله تصریح دارند، مورد نظر ماست. روایت سوم از کنانی از ابی عبدالله علیه السلام است که حضرت می فرماید:

و إِنْ كَانَ يَقْدِرُ أَنْ يَمْشِيَ بَعْضًا وَيَرْكَبَ بَعْضًا فَلْيَفْعَلْ، ﴿وَمَنْ كَفَرَ﴾ قَالَ: تَرَكَ.^۱

در این روایت حضرت مشی را برای کسی که بتواند جمع بین رکوب و بین مشی کند، واجب دانسته است. این روایت تفسیر **«أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً»** از امام رضا است که در آنجا حضرت آن طور می فرمایند.

روایت چهارم از شیخ طوسی از موسی بن قاسم بن معاویه بن وهب از صفوان از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام است که صحیح السند می باشد:

محمّد بن مسلم قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام قوله تعالى ﴿وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ قال: **«يَكُونُ لَهُ مَا يَحُجُّ بِهِ.»** قلت: فإن عُرِضَ عليه الحجُّ فاسحياً. قال: **«هُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ وَلَوْ عَلَى حِمَارٍ أَجْدَعٍ أَبْتَرَ، قَالَ: فَإِنْ كَانَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْشِيَ بَعْضًا وَيَرْكَبَ بَعْضًا فَلْيَفْعَلْ.»^۲**

در صورتی که حج بر کسی عرضه شود و استنکاف کند، حضرت می فرمایند که حق ندارد استنکاف کند؛

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۶.

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴.

بعد می پرسد که اگر حیا کند؟ حضرت می فرماید که مگر می شود انسان در وجوب حیا کند؟! امام علیه السلام در مورد حج واجب - نه مستحب - می فرماید: «فإن كان يستطيع أن يمشي بعضاً ويركب بعضاً فليفعَل». این هم دوباره تفسیر روایت أدنی القوم از امام رضا علیه السلام است.

روایت پنجم از کلینی، از امام صادق علیه السلام است که حضرت در آخر می فرمایند: «فإن كان يستطيع أن يمشي بعضاً ويركب بعضاً فليحج». ^۱ در این روایت هم «يَسْتَطِيعُ» دارد که در نسخه بدلش «يَطِيقُ» آمده است؛ «فإن كان يطيق» یعنی اگر طاقت دارد. هر دو معنا دلالت بر وجوب نسبت به مشی می کنند. این روایات در زمان امام صادق یا در زمان امام رضا آمده است.

روایت ششم از عیاشی در تفسیرش از امام صادق است که حضرت می فرمایند: «إن كان يستطيع أن يمشي...» ^۲ اگر [به شکل پیاده می تواند] باید حج را انجام دهد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۰.

^۲ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۲.